

نیمکت

پدیدآورندگان:

مہناز کوهی، معصومه زینالی، آزاد حسنی، مہین فلاح، فاطمہ رهنما،
منیرہ کاظمی، ماہرخ قمیسی، زہرا ضایہ، مریم آہزن، مینو کازرانی،
مریم پوررمضانی، فرزانه نورافشا، آرمن مب زاحمدی



سرشناسه	: کوهی، مهناز، ۱۳۶۴ - گردآورنده
عنوان و پدیدآور	: نیمکت / نویسنده مهناز کوهی.
مشخصات نشر	: رشت: سپیدرود، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۰۸ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۳۵-۶۸-۰
فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۷ ن ۹۷/۴۳۴۹ PIR
رده‌بندی دیوید	: ۸۳/۶۲۰۸
شماره کتابخانه‌ای	: ۵۳۳۴۱۱۳



• نیمکت

• ویراستار: مهناز کوهی

• تیراژ: ۵۰۰ نسخه

• پ نخست: ۱۳۹۷

• شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۳۵-۶۸-۰

• انتشارات سپیدرود

رشت، خ سعدی، کوچه شهید نوری جنب مؤسسه حمایتی امام حسن مجتبی (ع)، پلاک ۶۳

• تلفن: ۳۳۲۶۳۷۶۹ - ۱۳

الطیف ...

«من یک جنگل حرف گفته دارم. بویک آلاچیق حوصله داری که

بشنوی...؟»

گوشه‌ی دنجی از این دنیای بزرگ، جان‌نا خستگی‌های من است ...
جایی که هرگاه از تلخی‌ها و ناملایمات روزگار، به تنگ می‌آیم به عشق
ساکنان اهل دلش قلم می‌زنم و سفره‌ی دل می‌گشایم.

گوشه‌ی دنجی از این دنیای بزرگ، بی‌آنکه گذشته‌ی زمان را احساس
کنم نقشی می‌زنم و ساعت‌ها ناباورانه به سرعت برق و ... می‌گذرند و
زمانی به خود می‌آیم که باید دلم را در آنجا بگذارم و بروم.

گوشه‌ی دنجی از این دنیای بزرگ، عطر چای خوش رنگش با چاشنی
موسیقی «جان مریم» و صدای گرم استاد ابتهاج که شعر زیبای «ارغوانش»

را زمزمه می‌کند در هفت خانه‌ی جانم می‌پیچد و جرعه جرعه با اشتیاق
آن را می‌نوشم و خستگی‌ها و ملالت‌های روح و جسمم را به در می‌کنم...

عطری که هیچ جای دنیا مثل و مانندش را سراغ ندارم ...

گوشه‌ی دنجی از این دنیای بزرگ، کلبه ایست روشن تر از آسمان و نیلگون‌تر از دریا که لبخند مادرم در آن رنگ ابدیت می‌گیرد و چهره‌ی مهربانش به سان آفتاب در ترکیب معجزه وار رنگ‌ها می‌درخشد و چشمان معصوم دخترکم در قاب زیبای نقاشی گیراتر و زیباتر از مهتاب جان می‌گیرد و می‌تابد ...

گوشه‌ی دنجی از این دنیای بزرگ به سان رنگین کمان هزار رنگیست که آبی آسمان با ایهت و شکوه بر تمام رنگ‌ها پادشاهی می‌کند ... و مگر نه این است که آبی، رنگ پاکی و قداست و معنویت و بصیرت و اشراق و اندیشه و شک‌نایی و صداقت و در یک کلام رنگ امید و آرامش و زندگیست ... به حرأت اعتراف می‌کنم که کلبه‌ی آبی من با تمام وجود به ساکنانش رنگ می‌بخشد، آرامش هدیه می‌کند، صداقت و قداست و معنویت را در خود جمع دارد، اندیشه را پرواز می‌دهد ... و به دیدگان بصیرت می‌بخشد و به قوا، -واجه شیراز "فلک را سقف می‌شکافد و طرحی نو در اذهان در می‌اندازد ...

آبی رنگ رویاست ... رنگ خیال ... رنگ خواب‌های نوشین و شیرین ...

در آبی آرام این کلبه رویاهای شیرین به دنیا و دل‌ها تعبیر می‌شوند و رنگ واقعیت می‌گیرند ... آن سان که پاییز در دل رومستان با نقش و نگاری دلفریب پادشاهی می‌کند و عقل و هوش از جا رفته می‌ریزند ... بهار با تمام سبزی‌نگی و شکوفه‌های رنگینش در قالب تاریم زیبا متولد می‌شود و دیدگان هر بیننده‌ای را به سمت و سوی خود می‌کشد ...

چه خوش گفت حافظ شیرین سخن که "حضور خلوت انس است و دوستان جمعند وان یکاد بخوانید و در فراز کنید ... " اهالی دوست داشتنی کلبه‌ی آبی آینه تمام‌نمای این بیت از غزل حافظ‌اند که این کلبه‌ی کوچک

را به خانه‌ی پرعشق و صفایی مبدل ساخته‌اند که بوی گل سرخ را در
خاطر و خاطراتمان می‌پراکند ... و شیخ اشراقی که به سالکانش طی طریق
می‌آموزد و تا اوج بال پروازشان می‌بخشد ... و تا آبی‌ها بال و پر
کشیدنشان را به تماشا می‌نشیند ...

امید که سکونت در این وادی را بیشتر قدر بدانیم و کلبه‌ی آبی را
سکونت پرواز روح و جانمان کنیم ... و در این مجال زیر سایبان آبی آرام
و بی‌سجست به قلم بردیم و این بار نه با رنگ، بلکه با جوهری از دل در
وادی خیال و احساسمان قدم زدیم ... دقایقی روی نیمکت رویاهایمان
با آسودگی خاطر نشستیم و کبوتر خیالمان را از آن سوی پنجره‌ی ذهن
و ضمیرمان به بیرون بردیم و این گونه بود که قصه‌ها و دلنوشته‌هایی
متولد شد از جنس عشق و لحظات شکوهمندی بود آنگاه که با سفر به
سرزمین قصه‌های هم‌قطاران و عاشک‌ها و لبخندهایشان سهیم شدیم
و با آنها از عمق جان همدردی کردیم و خندیدیم و گریستیم ... و امروز
این کتاب کوچک، یادگار است بس بزرگ و ارزشمند از لحظاتی که از
خویشتن خویش فارغ شدیم و به قوا و سخن حافظ "از صدای سخن
عشق ندیدم خوشتر / یادگاری که در این گنج‌دراز اند ..."

پس تو نیز دست در دستانم بگذار، با من بیا و لحظاتی را در وادی
رویاهای و خاطراتمان قدم بگذار و با ما همسفر شو تا بخوانی و بدانی که در
خلوت و جلوت خیالمان بر دل‌های بی‌قرارمان چه گذشت ... گریه باید
برایت بگویم که تمام این قصه‌ها روایتگر دل‌های مشتاقیست که ایستایی در
قلم فرسایی ندارند و تنها به عشق کلبه‌ی آبی شان قلم زده‌اند ... پس تو
نیز با عشق بخوان و خامی و ناپختگی قلم را بر کاتبانش خرده مگیر ...

مهناز کوهی